



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۲/۱۲

ف، هیرمند

... و پیرامون جامعه شناسی جنگ

قبل از این، مقاله تحقیقی در باره "جنگ شناسی یا پولیمولوژی" تتبع و به نشر رسیده بود، در آن مقاله از جامعه شناسی جنگ نیز یادآوری و قرار گذاشته شده بود که مقاله دوم مطالبی پیرامون جامعه شناسی جنگ پژوهش و ارائه شود گرچه منتتبع به سبب معاذیری نوشته حاضر را کمی دیرآمده گردانید ولی، این تعلل در تهیه و نشر موضوع، باعث کاهش اهمیت آن نگردیده است.

جامعه شناسی جنگ به طور عمده از نقش ساختارهای متنوع جوامع و طبقات و اقشار مسلط بر روند های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن جوامع در ایجاد و وقوع رویداد های جنگی بحث می نماید و از ثمرات مطالعات آن یکی هم تشخیص منابع ساختار های اجتماعی- سیاسی جنگ را است که تمایلات نظام های اجتماعی جنگ آفرین را تا حدودی به شرح میگیرد و نیز اثر برداری یا متأثر گردیدن ابعاد مختلف جامعه از جنگ های که با آن درگیر می شود، تحقیق، تعمق، تحلیل و شرح به عمل می آورد، عوامل اجتماعی محلی، منطقوی و بین المللی که سبب بروز و وقوع جنگ میگردند یا ابعاد متعدد عناصر مادی و معنوی انسانها که در جنگ متأثر می گردند، یا عواقب و ماحصل ناشی از وقوع جنگ که سبب بروز رشد و تحول و یا احیاناً باعث انحطاط و سقوط در رشد عادی و معمول تحولات در جوامع می گردد از مؤلفه های عمده جامعه شناسی جنگ به شمار میروند.

اگر دقت شده باشد، برخی از مؤلفه های بالا شامل مباحث عمده علوم سیاسی نیز می باشند، اما دورنمای دیدگاهی جامعه شناسی جنگ ناظر بر تحولات اجتماعی به طور کلی همانا دریافت و تشخیص سرچشمه های اجتماعی، انسانی و سیاسی وقوع جنگ ها است در حالی که مقصد و هدف علوم سیاسی از مطالعه موضوعات مربوط، تغییرات در سطح سیاسی و یا ناظر بر نیرو ها، جناح ها و قدرت سیاسی و حاکمیت ها خواهد بود.

در تقاطع دو موضوع جنگ شناسی و جامعه شناسی جنگ، اصطلاح "جنگ کامل" شناخته شد؛ این نوع جنگ بی توجه به تمام ارزش ها و اصول به تمام حوزه های زندگی انسان سرایت میکند، ساحات اقتصادی، مالی، انرژی، فرهنگی، انواع تحریم ها و... به جبهات جنگی مبدل میگردند.

حوزه جامعه شناسی جنگ به این امور و مسائل می پردازد که چگونه جنگ ها در جوامع پدید می آیند، کدام گروه ها آفریننده جنگ اند و چه اسبابی و امیالی آنها را به جنگیدن وامیدارد.

اندیشمندانی که در باره جنگ در قلمرو جامعه شناختی به پژوهش پرداخته اند، تقریباً به این اصل هم نظر اند که جنگ یک پدیده طبیعی در زندگی انسان ها است. **Émile Durkheim** امیل دورکیم جامعه شناس فرانسوی بنیاد این اصل را گذاشته است و در آثارش جنگ را به همین عنوان به کار می برد. "گاستون بوتول (1896 - 1980)" که در باره جامعه شناسی جنگ تألیفی دارد اسباب و انگیزه های متعدد و متنوع جنگ را زیر بررسی و تحلیل میگیرد

جنگ تقریباً در تمام ادیان در حالاتی مشروع شناخته شده است؛ هر جنگی که با نگاه و باور های یک عقیده متناسب و مؤجه اعلام گردد، مشروعیت می یابد، تأریخ به این دریافت صحه گذاشته است.

در حوزه فلسفه نیز اکثر فیلسوفان جنگ را پدیده معمول و عادی جوامع انسانی می شناسند، تنها "کنفسیوس" فیلسوف چینی از مدح و ستایش جنگ امتناع ورزیده است.

فلاسفه یونان نیز جنگ را "مشیت الهی" میدانند، هیراکلیتوس فیلسوف می گوید: «جنگ برخی از انسان ها را مالک و برخی دیگر را به غلامی در میآورد». از نگاه "هگل" جنگ ضرورت ناپسند است که با تحقق روح مطلق پایان خواهد یافت... ماکیاوولی می گوید: «جنگ پیشگیرانه واقعاً جنگ خردمندانه است...» "کلاوزویتس" (1780-1831) عقیده داشت که: «جنگ ها نمودی از سیاست اند سیاست را نباید تابع جنگ نمود... و جنگ در دامان سیاست یک دولت رشد میکند و اصول آن مانند خصوصیات فردی که در جنین وجود دارد در سیاست دولت نهفته است... بنابراین با تمام قدرت ملت، باید جنگید...»

"هربرت اسپنسر" رویداد جنگ در شکل گیری جهان و نیز ره آورد های مصیبت بار آن را مورد توجه قرار میدهد، همه چیز در خدمت این هدف است؛ در یک جامعه نظامی، افراد پشت جبهه مجبور اند که زندگی رزمندگان را تأمین و با این عمل خویش به جنگ آوران کمک کنند.

جنگ‌ها بیشتر بر سر غارت گروه‌های ستمدیده روی داده است نه آنکه بیشتر بین دو طبقه متضاد واقع شده باشد، البته جنگ‌های هم بوده اند که ماهیت خصومت طبقه‌ای داشته اند ولی چنین جنگ‌های به مقایسه نوع نخست، کمتر اند، بدون شک جنگ میان خود طبقات غارتگر بر وضعیت گروه‌های ستمکش بازتاب و اثراتی داشته است ولی این بازتاب و اثرات محصول برخورد مستقیم و سنتیز اصطکاک و تصادم مستقیم دو جناح متضاد خواهد بود، جنگ‌های نخستین جامعه بشری حاکی از مقاومت تدافعی گروه‌های است که مواد اولیه‌شان توسط غارتگران به یغما برده می‌شد. زیرا تاریخ نشان میدهد که غالب جنگ‌ها میان غارتگران بر سر غارت و استعمار انتشار ستمکش رخ داده است که برخی از این جنگ‌ها به ظهور قیام‌های دفاعی ستمکشان نیز انجامیده است. آنتونی گیدنز می‌گوید، که گروه‌های ضعیف در جوامع، تمایلی به جنگ نداشته اند، اگر دست به جنگی هم می‌زده اند، این وضعیت بر آنها تحمیل می‌گردیده است:

«ستیزه‌های میان جوامع کوچک با ستیزه‌های که جوامع بزرگ را درگیر می‌سازد، اساساً متفاوت است، اینگونه جوامع (متشکل از طبقات و اقشار مستضعف) هیچگونه ارتشی ندارند و تقریباً فاقد تکنولوژی جنگ اند،... و کمتر تمایلی بر غلبه بر جوامع دیگر و تحت انقیاد درآوردن آنها دارند...»

نظام‌های که توسط گروه‌های اجتماعی سلطه‌جو و تمامیت‌خواه سر و سامان داده می‌شوند، معمولاً آزمندی‌های شان را در کسوت ایدئولوژی‌های به دور از ارزش‌های انسانی امروزی تعریف می‌کنند، این نظام‌ها جنگ‌های غیرعادلانه و انسان‌خواری را به راه می‌اندازند که از لحاظ ارزش‌های معنوی و اخلاقیات زمان ما، جنگ‌های "فاقد آرمان‌های اخلاقی" شناخته می‌شوند.

جهانی‌شدن در نحو و دامنه موج اثرات جنگ نقش دگرگونه‌ای داشته است؛ اگر جنگ‌های محلی، تابع منافع قدرت‌های بزرگ زمان باشد، وسعت اثرگذاری آن خیلی‌ها وسیع خواهد بود، جنگ در اوکراین مثال این نوع جنگ می‌باشد اما جنگ‌های محلی دیگر مانند جنگ در سوریه - با آنکه قدرت‌های برون‌ی در آن نقش و دست اول را داشته‌اند - اثرات آن دامنه‌ای نه چندان گسترده داشته است، زیرا محرکان جنگ‌های منطقوی اهداف‌شان را صرف در همان منطقه محدود می‌کرده‌اند. ولی نمی‌توان گفت که اثرات آن صرف در همان منطقه بیشتر محسوس بوده باشد، مگر در مناطق دورتر اثر آنها کمتر حس می‌شده است.

عده‌ای از جامعه‌شناسان جنگ را زاده آن ساختارهای جوامع انسانی تشخیص کرده‌اند که خصلت جنگ‌آفرینی در ماهیت و نیات اقتصادی آنها نهفته است به باور این‌ها تا زمانی که این ماهیت و جهات مقاصد اقتصادی آن بر حال بوده و به موجودیت خود ادامه دهد، این جنگ‌ها محدود نگردیده و کنترل و وقوع آن خیلی‌ها دشوار خواهد بود. تعدادی از پژوهشگران چنین می‌اندیشند که جنگ پدیده‌ای ابدی است و بعضاً می‌تواند نتایج مفیدی نیز به دنبال داشته باشد. آگوست کنت در باره جنگ می‌اندیشد که دوران قبل از "صنعتی‌شدن"، دوران "نظامی" بوده است، هر چه صنعت انکشاف کند جامعه بیشتر از جنگ فارغ می‌شود ولی "مک نیبل" جامعه‌شناس دیگر در 1983 دوران "صنعتی‌شدن جنگ" را مشخص کرد. به این صورت تکامل ابزارهای جنگی که به نحوی محصول مناسبات اجتماعی خصوصی است، اگر از یک سو در تحدید و گاهی پایان کدام جنگی، نقش خواهد داشت، رخ دیگر دوران جوامع صنعتی پیشرفته، به راه اندازی جنگ‌های منطقوی به منظور مصرف محصولات جنگی جوامع صنعتی، خواهد بود.

مبتنی بر این نظر جوامع پیشرفته تحت حکمرانی غول‌های بزرگ سرمایه از نظر مقتضیات تولیدی و نیازهای اجتماعی و سیاسی شان بعضاً متوسل به جنگ می‌شوند و جوامع کمتر انکشاف یافته را مورد هجوم قرار میدهند. سیاره ما متشکل از جوامع متنوع و گوناگون است که ترکیب‌های اجتماعی شان، به مثابه شاخص شناخت جامعه‌شناسانه آنها در نظر گرفته می‌شود، پیشرفت‌های صنعتی و تکنولوژی، به دلیل ایجاد آرزوهای بزرگ نزد گروه‌های مسلط در آن جوامع بر مبنای شرایط و انگیزه‌های مشخص، و سوسه‌های جهان‌گشایی و گسترش ساحه ارضی و دستیابی به ثروت‌های مناطق غنی را سبب خواهد شد. در این راه کشورهای زمان ما به دسترسی به مناطق دارای منابع غنی بی‌میل نخواهند بود، پس یکی از زمینه‌های تمایل به جنگ همین نیاز ساختارهای تکنولوژیک دول پیشرفته سیاره ما شده می‌تواند که طبقات حریص و سیر ناپذیر در آن جاها به نحوی مسلط اند. نظام‌های متعلق به گروه‌های اجتماعی مسلط که مالک تأسیسات تکامل صنعتی اند، یکی از انگیزه‌های وقوع جنگ و تجاوز به مناطق ضعیف بوده می‌تواند.

موقعیت مسلط و اثرگذار مناسبات تولیدی تکنولوژیک امروزی، بعضاً نقش انسان را به مثابه حاکم بر جهت‌دهی امور مربوط به نیازهای این مناسبات کاهش میدهد و انسان ناگزیر به دنبال نیازهای پیچیده این مناسبات می‌دود، نقش جامعه و انسان‌هایش در برابر تمایلات نظام‌های تولیدی جنگ طلبانه، مطیع و ناگزیر به فرمانبرداری از این مناسبات میگردد و از نگاه جامعه‌شناسی جنگ، گاهی در برخی از جوامع جنگزای، انسان و جامعه اش هر آنچه تمایل نظام جنگ طلب با مناسباتش بخواهد، به همان سو کشانیده می‌شود.

بروز جنگ‌ها در داخل جوامع انسانی (جنگ‌های داخلی) قسماً از عوامل مذکور در بالا متأثر است، اما این نوع جنگ‌ها میتواند علل خاص خودشان را داشته باشند مانند علل تباری، مذهبی، اقتصادی، ارضی و... که هر جنگی مورد به مورد خصایل ویژه خویش را خواهد داشت

"آگ برن" در تحقیق جامعه‌شناسانه اش گفته بود: «در روابط اجتماعی انواع کنش‌های متقابل اجتماعی رخ میدهد که این کنش‌ها یا مثبت و به هم پیوسته می‌نمایند و یا منفی و گسسته که به سبقت‌جویی و رقابت منجر می‌گردد...» برخی از دانشمندان تنوری "تنازع بقا" چارلز داروین را چنین تعبیر میکنند که انگار "ستیزه‌گری" یا "جنگجویی" همانند حیوانات جز ذات خصلت افراد انسانی می‌باشد، تجربه جامعه‌شناسان و پژوهشگران ثابت نموده است که این استنباط

صحیح نمی باشد اگر چنین می بود، ستیزه جویی انسان ها مثل حیوانات به صورت متناوب و کاملاً قابل پیش بینی روی میداد که اینطور نیست.

به این ترتیب جامعه شناسان دیروزی و امروزی (دور کیم، آگ برن، گیدنز و...) به این دریافت رسیده اند که تکامل نوعی رابطه انسان با طبیعت که از راه "شیوه تولید" مشخص می گردد به مثابه یکی از انگیزه های بروز جنگ در جوامع شناخته می شود. دشوار خواهد بود قاعده ثابتی را مشخص نمود، که بر بنیاد آن پذیرفت که جنگ واقعاً گامی را به سوی پیشرفت تأمین خواهد کرد و یا عکس آن موجب تباهی و عقبگردی و پسمانی خواهد شد؛ نتایج هر جنگی می تواند به یک ماحصل خواستنی بی انجامد و یا به یک عاقبت ناگوار و بربادی منجر گردد، هر ضابطه ای در این مورد نسبی خواهد بود.

«... جنگ های که غالباً طولانی و بسیار خونین بودند، یکی از آشکارترین ویژگی های تکامل اولیه دولت هاست، دولت های سنتی بزرگ امپراطوری های بودند که معمولاً از طریق غلبه نظامی و تحت انقیاد درآوردن گروه های کمتر قدرتمند بنا میگردیدند...» (انتونی گیدنز "جامعه شناسی")

واضح است پدید آمدن کشور های بزرگ، باعث کاهش کشور های کوچک میگردد؛ در اروپا طی سال های 1500 م در حدود 500 دولت های کوچک وجود داشتند در حالی که طی سال 1900 در آنجا دولت های متعدد بالا، صرف به تعداد 25 دولت تقلیل یافتند.

یکی از علمای جامعه شناسی، جنگ را درد همانند درد زایمان میداند که به دنبال آن حالت جدیدی متولد خواهد شد، اینکه حالت جدید نیک است یا زشت، بیش از آنکه تابع نیت جنگاوران باشد، ماحصل طبیعی جریان جنگ خواهد بود. اگر جنگ به نتیجه دلخواه آغازگران و حامیان آن بی انجامد، ماحصل آن متناسب به ایده های برندگان آن ظاهر خواهد گشت و باز اگر ایده ها بر غارت ضعفا و حقانیت زورمندان نیت شده باشد، روزگار انسان و انسانیتش جهمی خواهد گردید و بر عکس جنگ های عادلانه و برخی از جنگ های دفاعی ظهور یک فضای مناسب تنفس را برای انسان محتمل خواهد ساخت.

اثرات مهمی که کنش جنگ در انسان های جامعه ایجاد میکند، از عناوین عمده و مهم این نوع جامعه شناسی قبول شده است، این قسمت جامعه شناسی جنگ به نحوی طرف دلچسپی آنتروپولوژی (انسان شناسی) نیز خواهد بود.

"بوتون" چنین می اندیشد که : «... آنچه را که جوهر پدیده جنگ دانست کشتار های جمعی و سازمان یافته و هدفمند است، زیرا جنگ بدون کشتار وجود ندارد...» به این صورت جنگ ها نتایج قابل لمسی بر کمیت و کیفیت نفوس و مردم دارد، گراف مرگ بالا میرود و شرایط زاد و ولد نیز تغییر میکند، این نتایج جنگ برای طرف غالب و طرف مغلوب یک سان نمی باشد جانب پیروز جوانان خود را در جنگ از دست داده است و جانب مغلوب تمام ویرانی و شکست و ریخت جنگ را متحمل میگردد؛ اقتصادش، خانه و آشیانه اش، پیر و جوان و کودک و زن و شاغل اش در هم کوبیده می شود و اما "دورکیم" جنگ را «... یک "نهاد اجتماعی" می داند که با "عملکرد اش" نوعی رابطه ای بخصوصی را میان جوامع ایجاد میکند، جنگ پدیده ادواری است که هر بار با شمایل جدید و سرشار از نوآوری تکرار می شود و لذا یک عملکرد واحد در اشکال جداگانه و متنوع آن ظاهر می شود...» "دورکیم" که جنگ را محصول طبیعی زندگی جوامع معرفی میکند چنین تصویر شاعرانه ای از جنگ داده است.

در نهایت می توان دریافت که تاریخ انسان صفحات مفصلی از جنگ ها را پر کرده است و هنوز صفحات بیشتری برای رنگین شدن از خون انسان خالی است، انگار تحولات اجتماعی و سیاسی با رنگ خون انسان ها نوشته می شود، هر جهش و تحول جهشی نیاز به ستیز خواهد داشت، در دوران ما جنگ ها، خیلی ها عقلانی، تکنیک، پلانی شده و حساب شده است، اگر سلاح ها، با درجه بلند تخریب، ویرانی و تباهی تولید می شود، بالاخره نتیجه کاربرد آن دقیقاً محاسبه میگردد اما مثلی که انسان در خط قرمز تسلیحات رسیده باشد، زیرا چنین حس می شود که بعضاً وجود سلاح های هسته یی نزد این یا آن قدرت باعث خواهد شد لافل تحدیدی در استعمال چنین سلاح های تباه کن همگانی، رعایت گردد. با وجود مقاولات و قرارداد های متعددی که در این زمینه به امضاء رسیده است اما تجارب نشان داده است که تهدید طرف مقابل با کاربرد این گونه تسلیحات جامعه عمل پوشیده است یعنی تعهدات و قرارداد ها بعضاً حروف قشنگی روی اوراق باقی مانده اند.

اگر از یک سو ساختار های اجتماعی جنگ آفرین زمینه ستیز های معینی را سبب میگردند، این ستیز ها نیز متقابلاً سهم جدی در تغییر و تحول جوامع و نظام های سیاسی و اجتماعی شان را خواهد داشت، در حال حاضر تحولات جیو پولیتیک و نیز تغییرات میتبولوژیک دنیای ما وضعی را به نمایش گذاشته است که جز اسم بن بست چیز دیگری را نمی توان بر آن گذاشت، نمی شود ساختار های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که پس از رفع این بن بست پدید خواهد آمد را مشخص نمود، جهان فردای بن بست کنونی، دو قطبی، چند قطبی، نوعی غیر مرکزی جهانی و پدید آمدن ناسیونالیزم در نقاط متعدد دنیا و یا نوعی کاملاً جدید و غیر قابل پیش بینی از ساختار های اجتماعی به وجود خواهد آمد که ما - ممالک جهان سومی دیروزی یا ممالک عقب نگه داشته شده کنونی - آنرا قبلاً تصور هم نه نموده باشیم...!؟

پایان

#